



قیمت اشتراک سالیانه در ایران
یک تومان
در سایر ممالک
پنج فرانک

کافیه

۱۳۲۴

این روزنامه هر دو هفته یکبار
نشر میشود

عنوان مراسلات

Redaktion Kaveh:
Berlin-Charlottenburg,
Leibnizstr. 64

* * * دوشنبه ۱۵ شهر یورماه قدیم ۱۲۸۵ یزدگردی = ۱۸ ربیع الاول ۱۳۳۴ هجری = ۲۴ ژانویه ۱۹۱۶ * * *

آغاز

کسی کو هوای فریدون کند سر از بند ضحاک بیرون کند

در یک زمان فوق العاده تاریخی دنیا هستیم که عظمت و اهمیت آن از شدت ظهور خفا بهم رسانیده و ما چون در جریان وقایع عظیمه آن هستیم درست ملتفت دهشت هولناک آن نیستیم و فقط اخلاف ما حکایات این زمان پرهراس را با هول و عجب خواهند خواند. این طوفان مهیب آتش و خون که روی زمین را فرا گرفته نه تنها بعد از طوفان نوح بزرگترین واقعه انقلابات عالم است بلکه در طوفان آب بقا و فای انواع و اجناس را فلک مشحون نوح ضامن بود و فقط یک قوم عاصی محکوم باقرض بودند ولی در این طوفان ملل بسیاری از تر و خشک در نتیجه غفلت غرق خیزاب جهانگیر امروزه خواهند شد. هنگامه ناشیده امروزی جویهای خون و پشتهای کشته اشعار را بحقیقت رسانید. اوضاع عجیبی بر باست. غرش توپ و چکاچاک شمشیر جای ولوله نطقها و خطابهها و

صریر قلم دنیای متمدن را گرفته، بنی آدم در ستیز و آویزند و جله بجان یکدیگر افتاده و با هم در آویخته اند.

این کشتار بشر، ویرانی کشور و لشکر، بر باد دادن سیم و زر برای چیست؟ برای حق حیات و زندگی بشرف، حفظ حقوق ملی، نامداری و سرافرازی مملکت. این اصول عقاید مقدسه است که کروورها نفوس با معرفت جهان را بجان نثاری وادار کرده.

سرنوشت ممالک دنیا در میدانهای رزم امروزه معین میشود. افراد آگاه هر ملتی در تب و تاب و یک حالت هیجان و اضطراب اند. از مداومت باخبر روزانه عصبانی میشوند و در فکر وطن خود و سعادت و عزت آن هستند.

چند تن از بومیان یک کشور بدبخت و زبون دشمن یعنی ایران نیز در این روز رستخیز ملل و فزع اکبر در شهر برلین مراکز حرکات محیرالعقول جنگ جهانگیر گرد آمده و در باره مملکت ستمیده خود فکر میکنند. خیال چند نفر مهجور برای ایران چه میتواند بکند در تنهایی که خود اولیای مملکت و بزرگان و اشراف آن در غفلت از فرصت مهم

جليله طهران نه. اينست كه بدون ترديد مديان عقیده مخالف را ميشود خائن مملكت ناميد. همچنين از طرف ديگر در اينكه اين موقع فقط آخرين فرصتي است كه براي ايران پيش آمده و پس از فوت اين موقع ديگر هيچ اميد معقول و بلکه احتمال ضعيف هم در ظاهر براي نجات ايران نخواهد بود مگر بمعجزه نيز قابل ادني شبهه نيست و بديهي تر از حقيقت اولي است. در اين صورت اگر اين مقدمات را قبول كنيم يعني اگر اين حقايق بديهي را بتوانيم بفهميم ديگر يك آن و يك دقيقه شك و تردد جايز نيست. سرنوشت ما بسته بنتيجه اين جنگ و تكليف ما انتقام از دشمن و سعي با تمام قوي در استرداد استقلال مملكت است.

انتقام گفتم براي آنكه اگر شكاكات بي حمت احتمال مغلوبيت را كه طرف ديگر كار بوده و از مقتضيات و ممكنات طبيعي هر اقدام و خصوصاً جنگ است دليلي بر لزوم بيقيدي و بطالت بياورند پيش از وقت جواب خود را شنیده باشند. خود انتقام از لازم ترين چيزها و صفت مردانگي ملت است، عزت شخص و ملت بسته بانتقام است و همين است كه صفت انتقامجوئي الهي نتيجه صفت عزت اوست وَاللّٰهُ عَزِيزٌ ذُو انْتِقَامٍ. داد خود را از ستمگر ستاندن از اولين شرائط زندگي اجتماعي است. «يكي جرعه آب از پس بدسگال به از عمر هفتاد هشتاد سال» وطن نازنين ما از تعدي دشمنان مجروح و باره باره شده، جوانان برومند، ثروت ملي، عزت و شرف، ناموس و عصمت، دين و مذهب همه بدست دشمنان بدفطرت صدمه ديده، اجساد دارزده نفع الاسلام و ضياء العلما و ساير شهداي مصلوب صد و پنجاه گانه تبريز، دارزدگان رشت و گيلان، دارزدگان اروميه، گند مطهر امام رضا همه آثار جلي و ناطق وحشيگرهاي روس است. سواحل خليج فارس در اسارت انگليس و ميدان تعديت آن ملت مكار است. گذشته از اميد نجات ملي آيا نبايد اگر هم ايران قديم و نامدار تمام و منقرض شود جان دادن با افتخاري داشته باشد؟ آيا سزاوار است بنگ و رذالت باغوش وحشيان روسي بيفتد؟ آيا براي يك دولت مسلمان عار نيست كه بيحرکت تسليم اسارت ابدی دشمنان دين خود گردد؟ و بالاخره در صورت اين نوع انقراض بيحرکت آيا ذره همدردی و نيكنامي در ميان ملل ديگر دنيا براي ايران خواهد ماند؟ ايرانيان دور افتاده را فقط آرزو و حسرت آنست كه بينند بار ديگر ايران ثابت بكنند كه روح ملي او هنوز نمرده بيك جنبش پرشور و غيورانه يك مرتبه ديگر درفش كاوياني بر ضد ازدهاي روسي^(۱) بلند شود و ريشه ستم ملت كُش برانداخته گردد.

باين اميد كه بتوانيم صدائي بصدای اولاد بيدار ايران كه در هر گوشه كه هستند اهميت موقع امروزه را ملتفت شده و فرياد ميزنند بدهيم

(۱) ازدها در فارسي و ازدهاك پهلوي و آزيدهاك آوستائي همان انسان ديو سيرت و مار صورت بود كه در عربي به ضحاک تحريف شده و بنا بر آوستا و كتب پهلوي دينكرت و بوئدايشن و غيرهما يك غول ديو فطرت از مخلوقات اهرمني و شياطين بود كه به پيكر مار و صورت انسان بود و فردوسي و خاقاني و ساير شعراي قديم هم از ضحاک بازدها تمثيل کرده اند چنانكه فردوسي در ۱۷ جا از شاهنامه در تمثيل به ضحاک لفظ ازدها استعمال کرده.

امروزه ببطالت گذرانده و لشگر دشمن در قلب مملكت حركت ميكند. فرصت گرانبهائي بدست ايران مظلوم افتاد. دشمن در جاي ديگر گرفتار و مقهور بود؛ دشمنان دشمن نمكن بود كمك بايران بدهند. صفت خبيثي مركب از عجز و خيانت و جبن و دنايت رجال دولت را مانع از حركت گرديد و اينك آن کشور مينوشان غرق خون و گرفتار نتايج جنگ گرديده بدون آنكه اندازه استفاده او از جان نثاري اولاد خود معين شود. باي نخس روسيان در دارالملك ايكاتان و هفت حصار دژوسس رسیده. يك گله خرس نيز روي بياي تخت صفويه كه نصف جهاناش ميخوانند سر برداشته وحشيان ساحل نوا كه از عهد نظامي (قريب هشتصد سال پيش) طبيعت خود را تغيير نداده و باز همان «خامان خلقدن و دونان دهر» همه ره زنند چون گرگ و شير بخوان نادليرند و بر خون دلير ز روسي نجويد كسي مردمی كه جز صورتی نيستشان ز آدمي» در عرض و طول مملكت كوروش و داريوش و گستان شعر و ادب سعدي و نظامي پراكنده و بر تمام مقدمات ملت ايران، كل اصول ملي و آداب مذهبي، آئين و عصمت، شرف و غيرت و عزت ملي تجاوز کرده و پايتال ميسازند و چشم بيست كرور ايراني نجيب با جانشينان نادر شاه بر اين اوضاع به بيقيدي نگران و تماشاگر است، و بجز جمعي با حمت كه جان خود را بر طبق اخلاص گذاشته باقي ننگ فرمانبرداري روس را بر خود پسندیده اند.

در اين حال تكليف ماست كه باز بيكار نمانيم و اگر از دور هم باشد براي بيدار ساختن و برانگيختن هموطنان خود فرياد زويم و براي همراهي با اردوي جهاد ملي استغاثه نماييم.

همين است مقصد اين روزنامه كوچك كه صدای ضعيف خود را در ميان غافله عالم گير از دارالسلطنه برلين ميخواهد بگوش ايرانيان برساند. بعضيها در مسئله ايران و تكليف سياسي آن بسيار بحث و غور کرده و آرا قابل مباحثات زياد ميدانند و تصور ميكنند مثلاً تكليف ملي ايران در اين زمان مانند تكليف روماني يا بلغاري و يونان مسئله غامضي است كه دلايلي بر هر شق حركت و براي بودن با روس و انگليس يا بر ضد آنها يا بيطرف ماندن داشته باشد.

بعقیده ما نه تنها اين خيال باطل صرف و بکلي بيمني است بلکه بقدری بوج بودن آن بدیهی است كه قابل خنده عقلاست. تكليف ايران مثل آفتاب روشن و جزو بدیهيات است. براي ايران چيزی نگذاشته اند كه براي حفظ آن تردد و بیم و اميد داشته باشد. در بيطرفی و بدتر از آن در همراهی با دشمنان خود ايران بچنگ آنان ميافتد و تعزیه تمام ميشود و فقط احتمال قوی يا ضعيف و سایه امیدی كه براي نجات هست در استفاده از فرصت حاليه و جنگیدن با دشمنان خودش است. روس و انگليس بايران نه رحم و نه احترام خواهند كرد و نه امان خواهند داد. شك كنده در اين حقيقت محض و اميد دارنده ببقای استقلال ايران در صورت غلبه روس و انگليس منكر بدیهی و محروم از عقل سياسي است. كسي كه باين اندازه باصول ابستدائي سياست دنيا جاهل باشد قابل رأي دادن در امور مملكتی نيست و لايق هيچ مقامی جز «مقام منبع وزارت

تا اندازه از اشعار شاهنامه فردوسی آشناست. آن شاعر بزرگ ایرانی با کمال فصاحت هم داستان ایجاد آن لوی حریت را سروده و هم در باب شکل و ساخت آن بواسطه کاوه و فریدون سخن رانده و اینک خلاصه آنچه در باره آن برق بما باز گذاشته:

از آن چرم کاهنگران زیر پای بیوشند هنگام زخم درای
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد همانکه ز بازار برخاست گرد
خروشان همی رفت نیزه بدست که ای نامداران یزدان پرست
کسی کو هوای فریدون کند سر از بند خفاک پیرون کند
چو آن پوست بر نیزه بردیدی بدیگی یکی اختر افکند پی
بیاراست آترا بدیای روم ز گوهر بر و پیکر از زر بوم
بزد بر سر خویش چون گرد ماه یکی فال فرخ پی افکند شاه
فروشت زوسرخ و زرد و بنفش همی خواندش کاویانی درفش
از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه بشاهی بسر بر نهادی کلاه
بران بی بها چرم آهنگران بر آویختی نو بنو گوهران
ز دیبای پر مایه و پرنیان بر آنگونه گشت اختر کاویان
که اندر شب تیره خورشید بود جهانرا از او دل پر امید بود

از مورخین قدیم اسلام نیز طبری و ابوریحان بیرونی شرحی از خروج کاوه و وصف این علم ملی آورده اند که تقریباً مطابق با بیانات فردوسی است. طبری گوید: مردی از عامه از اهل اصفهان موسوم به کابی عصائی را که در دست داشت برداشته و انبانی را که با او بود بر سر آن عصا نصب کرده و مردم را بمجاهده دعوت کرد، و گوید که علم مزبور از پوست شیر بود و سلاطین ایران طلا و دیبا بر آن پوشانیدند. و نیز گوید این علم را جز در امور بزرگ نمیکشیدند و جز برای شاهزادگان و قبیله بکارهای بزرگ فرستاده میشدند بر نیافراشتند، و باز گوید که کابی از اصفهان با اتباع خود راه افتاد و چون نزدیک محل خفاک رسید خفاک را هراس دامگیر شد و فرار کرد و عرصه برای عجم خالی ماند پس بر کابی اجتماع نموده و در باب سلطنت مذاکره کردند ولی کابی گفت که وی بامور ملک متصدی نخواهد شد و باید که یک شاهزاده ایرانی برگزینند، در جای دیگر گوید مردی از اهل بابل بر خلاف خفاک علمی بلند کرد... و اهل اصفهان از اولاد این مرد هستند که لواء را برافراشت، و نیز در ضمن وقعه قرقس گوید که رستم بهمن بن جادویه را فرستاد با درفش کابیان رایت کسری و این علم از پوست پلنگ بود بعرض هشت ذراع و طول دوازده ذراع.

و نیز گوید که در جنگ قادسیه ضرار بن الحطّاب درفش کابیان را از ایرانیان بغنیمت گرفت و مسلمین در مقابل سی هزار درهم آن را از وی گرفتند و قیمت آن هزار هزار و دویست هزار درهم بود.

ابوریحان بیرونی در کتاب الآثار الباقیه گوید: «کابی بر ضد خفاک برخاست و او را دفع کرد و پادشاهان ایران بعدها بعلوم و رایت او تبعین کردند. این علم از پوست خرس بود و بعضی گویند از پوست شیر و اسمش درفش کابیان بود که بعدها بجواهر و طلا مزین شد».

بشر این ورقه مبادرت کردیم و اسم آترا تمنا کاوه گذاشتیم. بدیخانه فریدونی در ایران پیدا نشد و قیام ایران بر ضد دشمنان کار خود ملت است و بس. آنان که در تهیای آوه و سلطان بولاق، صحرای ساوه و رباط کریم، عرصه قم و کاشان در جهاد وطنی با دشمنان جان میدهند از اولاد خاک یعنی رعایای بی شئونات ایران اند. خاتین بزرگ از ابناء خانواده سلطنتی برمیخیزند لهذا ما نیز رمز رسم و راه خود را کاوه آهنگر قرار دادیم و با توسل باین اسم مبارک ایران پاک و مقدس، ایران نامدار و نجیب را مخاطب ساخته با تمام قوت روح و قلب خود فریاد میزنیم: برخیز ای کشور نامور بلند اختر! ای خاک و خشوران و مرز شاهان، ای سرزمین بزرگی و نجابت و عرصه سرافرازی و شجاعت، برخیز که دیوان ترا ذلیل کردند و اولاد خائن تو میخواهند ننگ ابدی بر چهرهات بگذارند. نا پاکان در حریت قصد تصرف دارند. دیوان شمالی در آن اقلیم فرشتگان دستبرد میکنند. برخیز و کاویانی درفش خود را برافراز و مردانگی دلاوران خود را بجهان بنما. ای شیر خفته برخیز که روباه سفله ترا زبون میبرد. برخیز که دوستانات اشک غیظ و سرشک حسرت میریزند دشمنانت خنده شامت و قهقهه تمسخر میزنند. بیک جنبش دلبرانه همه این ذلتها و حقارتها خاتمه بده. برخیز و درفش کاویانی را که «اندر شب تیره خورشید بود جهانرا از او دل پر امید بود» برافراز و یکبار دیگر امید نژاد ایرانی را بحقیقت برسان که «گردون نکردد مگر بر بهی بما باز گردد کلاه مهی».

کاوه

* * *

کاوه و درفش کاویانی

کاوه یا کابی با کاف عربی اسم یک شخص داستانی است که بنابر روایات قدیمه ایران آهنگری بوده از اهل اصفهان که در ایام پادشاه ظالم خارجی خفاک (آزی دهان) بروی شوریده و پیشرو یک قیام ملی شد که بواسطه آن شورش آن نسل خارجی را از ایران برانداخت و از نژاد پاک ایرانی فریدون را بر تخت نشاند ایران را استقلال بخشید. آنچه در باب این شخص داستانی و سلطنت خفاک و فریدون در شاهنامه فردوسی و در تواریخ متاخره ایرانی آمده معروف عامه است.

بیشتر از شخص این آهنگر غیور ایرانی که هویت او در روایات قدیمه کم و تاریک میشود یک اثر جاودانی او در ایران و خارجه شهرت یافته است که وجود آن بدوره های تاریخی نیز انتقال نموده و حتی در آثار باقیه موجود است. این شاهکار قرون عزت ایران درفش کاویانی است که نام آن هر ایرانی را یاد از شکوه باستانی و غرور ملی خود آورده روح زنده و ذلت ناپذیر ایران را بخاطرهای می آورد.

کاویانی درفش که مانند یک رمز و اشارتی برای برخاستن ایران بر ضد دشمنان خود در بالای صفحه این روزنامه پرچم گشوده برای هر ایرانی

که فریدون با جواهر زینت داده و بر روی چرم باره بیرق نصب کرده بوده است بطور وضوح نمایان است چنانکه از تصویر ذیل بخوبی پیداست.



از توافق این سه مأخذ یعنی خاتم کاری پومپی و سکه‌های خلفای اسکندر و وصف شاهنامه که از منابع خیلی قدیم در دست است تقریباً درست معلوم میشود که درفش کاویانی چه شکل داشته است، درفش مزبور عبارت بوده از یک قطعه چرم باره مربّعی که بر بالای یک نیزه نصب شده و نوک نیزه از پشت آن از طرف بالا پیدا بوده و بر روی چرم که مزین بحریر و گوهر بوده شکل یک ستاره بوده مرکب از چهار پره و در مرکز آن دایره کوچکی و همچنین در فوق آن نیز دایره کوچکی که قریب بیقین همان است که فردوسی از آن باختر کاویانی تعبیر میکند و از طرف تحتانی چرم چهار ریشه برنگهای مختلف سرخ و زرد و بنفش آویخته بوده و نوک این ریشه‌ها مزین بجواهرات بوده است^(۱).

اوسکار مان

اداره کاوه — مقاله فوق را جناب پروفیسور اوسکار مان برای زینت صحائف ورقه ما مرقوم داشته‌اند. پروفیسور محترم که علامه زبان فارسی ولجبه‌های مختلف آن خصوصاً لغات ایران غربی است علاوه بر خدماتشان بعلم و ادب که نزد مطلقین معروف است بواسطه حیثیات دوستانه ایشان بایران نیز خدمات زیادی بقصد آزادی ایران نموده و از آنجمله مدد معنوی و تشویق خصوصی در این روزنامه محترم ما فرموده‌اند. از توجهات معظمه و مخصوصاً از کمک قلمی ایشان تشکر خود را تقدیم آن دانشمند ایران‌دوست می‌نمایم.

* * *

نظری باوضاع جنگ

اوضاع جنگ فرنگستان اگرچه روز بروز ظهورات تازه دارد و شاخه‌های نو پیدا میکند ولی روی هم رفته هیئت کلی آن بهمان شکلی که در اواخر تابستان بود باقی است یعنی در دو میدان عمده فرانسه و روسیه که صفوف آلمان با دشمنان بزرگ خود رو بروی ایستاده تغییرات مهمی روی نداده است و جهت عمده‌اش آنست که دشمنان بهیچ وجه قدمی پیش

(۱) چقدر مناسب است که ایران حالیه نیز بار دیگر برسوم نیاکان خود بازگشته درفش ملی خود را بجای شیر و خورشید که ظاهراً از سلاجقه روم باز مانده بشکل تاریخی قریب بحقیقت یعنی علم با افتخار کاویانی برگرداند و سه رنگ بیرق را نیز سرخ و زرد و بنفش قرار دهد و با افلا بیرق لشگری خود را درفش کاویان کرده بیرق کشوری را همان شیر و خورشید بگذارد. — از طرف اداره.

بنابرین وجود درفش کاویان در جنگ ایران با عساکر اسلام و افتادن آن بدست عرب و حکایت حمل آن بمدینه و سلب جواهرات آن و غیره آخرین خبر تاریخی این علم ایرانی است. خوشبختانه دو شکل از صورت درفش کاویانی که در زمان با شوکت هخامنشیان و ساسانیان همیشه در جلو لشکر ایران کشیده میشد در آثار تاریخ مانده بطوریکه امروز قریب بتحقیق شکل اصلی درفش کاویانی بر ما واضح و روشن است. یکی از آن تصویرات شکلی است که در روی یک تخته سنگ بطرز خاتم کاری دیده میشود که در سال ۱۸۳۱ مسیحی در جزو حفاریات پومپی (شهر قدیم ایتالی که در سال ۷۹ مسیحی بواسطه آتش فشانی کوه وزوو و بکلی در زیر سنگ و خاکستر پنهان گردید) بدست آمده است این خاتم کاری جنگ ایسوس را نشان میدهد که در سال ۳۳۳ قبل از میلاد واقع شد و در این جنگ بود که اسکندر کبیر داریوش آخرین پادشاه هخامنشی را شکست داد.

در طرف چپ این تخته سنگ صورت اسکندر را کشیده اند که در میان جنگیان خود سواره ایستاده است، در طرف راست روبروی اسکندر داریوش پادشاه ایران روی یک عراده جنگی ایستاده و او در میان لشکر ایرانی است که از هجوم لشکر اسکندر مقدونی در شرف فرار هستند، در عقب داریوش یک سواری بیرق در دست دارد متأسفانه مخصوصاً بهمین قسمت خاتم کاری شکستی وارد آمده است که بدان واسطه درست سنگ بیرق هویدا نیست ولی با وجود این قسمت بالائی خود بیرق و نوک نیزه که بیرق بدان وصل است و همچنین قسمتی از ریشه‌هایی که برای زینت بیرق آویخته بودند درست نمایان است، از آنجائیکه شهر پومپی در سال ۷۹ مسیحی زیر مقدوفات کوه وزوو خراب و پنهان گشت پس بایست ظاهراً این تخته سنگ خاتم کاری مدتی قبل از این تاریخ بتمام رسیده باشد ولذا گمان میرود که تاریخ تمام شدن این تخته سنگ خاتم کاری تقریباً مقارن با زمان تولد حضرت عیسی باشد.

یک شکل دیگری هم که تقریباً از همان عصر بیادگار مانده است شباهت تمامی دارد با تصویر درفش کاویانی که در تخته سنگ خاتم کاری پومپی منقوش است. این شکل دوم عبارت است از سکه‌های یک سلسله از ملوک عصر دیادوخ‌ها یعنی خلفای اسکندر که در مملکت اصلی هخامنشیان یعنی در فارس نفوذی پیدا کرده و تا زمان اشکانیان حکمرانی میکردند. نفوذ و استقلال این سلسله باندازه بود که سکه بنام خود میزدند لقب این سلسله فراتاکارا یعنی آتش پرستان بوده و از این رو معلوم میشود که آنها پیروی دین آستارا میکردند. این مسئله از پشت سکه هم معلوم میشود. روی سکه فقط سر پادشاه را نشان میدهد در پشت سکه آتشکده که پادشاه در مقابل او ایستاده نماز میکند منقوش است. در روی آتشکده آتش مقدس سوزان است و بالای آن خدای بزرگ آهورامزدا در پرواز است. در عقب این آتشکده یک شکلی دیده میشود که از هر حیث هم شبیه به بیرق ایران در خاتم کاری پومپی در خصوص جنگ ایسوس است و هم شباهت تامه بدرفش کاویانی که فردوسی وصف کرده است دارد. و همچنین آن اختری

نمی‌توانند بگذارند و صف آهنین آلمانی را که چون سد پولاد و بنیان مرصوص در جلوی حملات دائمی دشمن ثابت است نمی‌توانند بشکنند و این حقیقتی است که احدی را مجال انکار نیست. از آنطرف هم پیش دستی و شکاررانی که مخصوص اردوی مظفر آلمان است نیز بنا بر مصلحت جندی تعطیل شده. و همانطور که پس از ضبط نه ولایت فرانسه و قریب به تمام خاک بلژیک اردوی آلمان سد محکمی در جلو دشمن درست کرده و وجهه همت خود را بجانب شرق برگردانیده و شروع به تعاقب خرس روسی نموده او را تا دیوار ریگا و دونابورگ دوانده و تمام لهستان و قسمت بزرگی از روسیه و ولایات بالتیک و کورلاندر را گرفت بهمان قرار پس از درهم شکستن اردوهای روس و پاشیده ساختن قشون تزار در اواخر تابستان که موسم کار آن میدان تمام میشد سدی نیز در آنطرف بسته و یا جوج مسکوی را در ظلمات روسیه محبوس نمود. ایندفعه عقاب آلمان وجهه پرواز خود را بطرف شرق جنوبی برگردانید و خواست سرمایه همه فساد یعنی سرپرستان را از میان برانداخته با دولت متحد خود عثمانی و بدناواسطه با تمام آسیای غربی و افریقای شمالی اتصال پیدا کنند.

انگلیس و فرانسه و ایتالی نیز که از متحد خود روسیه منقطع بودند هفت هشت ماه آنچه کوشیدند که بواسطه بازکردن تنگه داردانل و بوسفور بدو متصل شوند نتوانستند لکن آلمان و اتریش چون خواستند متحد دور افتاده خود اتصال پیدا کنند در کمتر از دو ماه مقصود خود را انجام دادند. اینک علاوه بر میدانهای سابق فلاندر و فرانسه و روسیه و داردانل و قفقاز و حدود مصر و عراق عرب میدانهای دیگر تازه نیز در سرپرستان و سلانیک و آلبانی و ایران بوجود آمده است. باز شدن راه برلین و اسلامبول قوت آلمان را فوراً در کانال سوز و عراق عرب و ایران محسوس گردانید. اردوی انگلیس و فرانسه از شبه جزیره گالیولی طرد شد. تمام خاک سرب بتسخیر اردوی آلمان و اتریش و بلغار درآمد. در عراق عرب اردوی انگلیسی که بحوالی بغداد تا سلمان پاک و مداین رسیده بودند در پایتخت قدیم ایران شکست فاحشی خورده و قریب بیست و پنج فرسخ عقب نشستند و تا کوت العماره گریختند. و اینک جنگ جدی در ایران میان قشون نظامی و قوای ملی ایران از یک طرف و گلهای قزاق روسی از طرف دیگر در منطقه همدان و طهران و عراق و کاشان بر پاست.

در میدان قفقاز قوای ترکی و روسی هر دو تقریباً در حال مدافعه مانده و حرکت بزرگی در کار نیست و گاهی کم و بیش از آنطرف و اینطرف حملات و مبارزات کوچکی میشود کردها بروسها می‌نازند و ارامنه به عثمانیها زحمت می‌رسانند.

فعلاً بزرگترین و مهمترین میدان جنگ را همان عرصه بالکان تشکیل میدهد و تمام توجه دنیا بسوی آن نقطه معطوف است. انگلیس و فرانسه و روس و ایتالی با دنباله‌های خود بلژیک و سرب و کوه سیاه بکثرت عدد خود مغرور شده خیال کردند میتوانند یگانه سد متین را که در جلو طمع و حرص آنها حایل بود یعنی دولت آلمان را نیز

برانداخته تمام دنیارا اسیر خود سازند. حق با قلت عدد غالب شده و اردوهای دشمنان مکار غدار در هر جا شکست خوردند. پس از شکست در میدان حرب دول نفاق وجهه همت خود را بر این گماشتند که بیول و مکر و وعد و وعید ملل دیگر را بدام حيله و تزویر خود کشیده تمام دنیارا بر آلمان بشورانند و همرا شریک فساد خود سازند. در میدان سیاست نیز مانند عرصه نبرد شکست خوردند، عثمانی و بلغارستان با آلمان و اتریش ملحق شدند و بقول صدراعظم آلمان از آراس (ایالات شمالی فرانسه) تا عراق عرب خاک متحدین بهم متصل شد. از حلب تا کاشغر میدان سلطان سنجر است، سرپرستان در چهل روز برانداخته شد. قوای انگلیس و فرانسه فقط بظاهر سازی اکتفا کرده در دادرسی سرب تعلل کردند یعنی جز آن کاری دیگر نمیتوانستند کرد و سیر ادوارد گری بدون هیچ ننگ و خجالت در مجلس شورای انگلیس آشکارا گفت «کمکی که ما بسرب وعده داده بودیم کمک نظامی مقصود نبود آنچه از دست بریطانیای عظمی درآمد کوتاهی ننمود». باری این ملت کوچک نیز فدای حرص و اغوای آن دول غدار شد. اینک اردوهای آلمان و اتریش و بلغار برای دفع بقیه السیف جانوران بالکان و پاک کردن آن قطعه از شر طغاة از یکطرف رو با آلبانی برای قلع ماده سرب و ایتالی نهاده و از طرف دیگر بکوه سیاه برای دفع زحمت این حشره کوچک هجوم میاورند و از طرف دیگر هم مهابی حمله بر سلانیک آشیانه فساد انگلیس و فرانسه که غاصبانه آنجا مرکز حرکات نظامی خود کرده اند میباشند. و در این میانه میخواهیم نظری هم بخطط جنگ امروزی ایران بیندازیم. بنابر اخبار تلگرافی که بحراید اسلامبول و برلین و پترسبورگ میرسد معلوم میشود روسها قوای خود را در قزوین بدو قسمت سیار منقسم کرده یکی رو بخنوب بطرف ساوه، قم، کاشان و اصفهان میروند دیگری بطرف جنوب غربی همدان و کرمانشاه حرکت میکنند. قوای ایرانی هم در اصفهان و کرمانشاه و بروجرد تمرکز کرده و بنابر اخبار اخیر گویا خط جنگ عبارت است از خطی که از اسدآباد و سرکان در جنوب همدان شروع شده و از شمال سلطانآباد گذشته بکاشان منتهی میشود. و بدینقرار قسمت شمالی این خط در تصرف قشون روسی است و طرف جنوبی آن در دست قوای ملی ایران است و آنچه از اراضی ایران در طرف مشرق و مغرب این میدان است نیز بدست ملیون است. در این حوزه دیده میشود که طهران مثل یک جزیره کوچکی مانند امارت موناکو یا منطقه‌های بیطرف سرحدی در وسط امواج روسی مانده و وزرای طهران بهمین «بیطرفی» قانع اند و آسوده‌خاطر منتظر نتیجه جنگ اولاد ایران با دشمنان آن هستند که بطرف غالب تملق گویند و پیشکشی‌ها تقدیم کنند و بگویند: بودم آروز من از طایفه دردکشان فعلاً همین قدر که در خاک بیطرف میان دولاب و مهرآباد دکان لقب‌فروشی دایر شود آناترا بس است.

دارداندل

و سرگذشت آن

واقعه دارداندل که در ۱۹ فوریه ۱۹۱۵ شروع شد و در ۹ ژانویه ۱۹۱۶ ختم گردید یکی از بزرگترین شکستهای نظامی و سیاسی است که دول تفارق را در مشرق عموماً و در عالم اسلام خصوصاً در ظرف این هجده ماهه جنگ روی داده است. و حال که بکلی تعزیه تمام گشت و دستگاه برجیده شد مناسب است که بطور اجمال اشاره مختصری بدارداندل و اوضاع ماضیه آن بنمایم:

اصل لفظ دارداندل منسوب است به داردانوس نامی که در اساطیر قدیمه یونان مشهور و مؤسس شهر تروا (Troie) است که موضوع اشعار هومر شاعر معروف یونانی است. چهار صد و نود سال قبل از میلاد مسیح پادشاه ایران داریوش اول با عساکر لایمه و لایحی از تنگه دارداندل عبور نموده از هِلِسْپُونْت که سد البحر حایه باشد گذشته تراس و مقدونیه را از یونانیان فتح نمود.

یک قرن و نیم بعد یعنی در سنه ۳۳۴ قبل از مسیح بر عکس واقعه مذکوره که آسیائیان باروبا حمله بردند این مرتبه یونانیان در تحت سرکردگی اسکندر کبیر از اروپا بآسیا هجوم آورده از همین تنگه دارداندل از مغرب بمشرق بر عکس حرکت داریوش عبور کرده سلطنت هخامنشیان را منقرض کردند. همان اجداد این اروپائیان حالیه که نعم الحلف آن بدرانند تمدن ایرانیان را که از هند تا مقدونیه و از مصر تا ترکستان متشعش بود خاموش نموده شهرهای ایران را زیر و زیر کردند و قصور شاهقه و ابنیه عالی و صنایع نفیسه و غیره را که نتیجه قرنهای تمدن و شکوه و ثروت بود آتش زدند.

بعد از هفده قرن دیگر در سنه ۸۵۷ هجری گوئی بکینه جوئی اسکندر مقدونی این مرتبه امواج افواج آسیا بر اروپا حمله برده عساکر منصوره عثمانیان از قعر صحاری آسیا در تحت سرکردگی سلطان کبیر سلطان محمد فاتح از تنگه دارداندل عبور نموده اسلامبول و سایر اراضی این نقطه از اروپای شرقی را مفتوح نموده و مقصدی که هفتصد سال عساکر و سفائن اسلام از عهد معاویه بن ابی سفیان تا این تاریخ از نیل بدان عاجز شدند بدست این سلطان نامدار بانجام رسید.

در همین قرن اخیر در ظرف شصت سال این مرتبه چهارم است که شبه جزیره گالیولی میدان لشکرکشی اروپائیان و جولانگاه کشمکش آنها واقع گردیده است. یکی در جنگ قرم بود در سنه ۱۸۵۸، دیگر در جنگ روس با عثمانی در سنه ۱۸۷۸، سوم در جنگ اخیر بالکان که بلغارها تا نزدیک استحکامات بولاندر راندند.

در ابتدای جنگ حالیه روس و انگلیس و فرانسه رقابتهای دیرینه خود را بکلی کنار گذاشته با عزم راسخ و نیت ثابت همت بر تسخیر اسلامبول و تسلیم آن بروس و منقرض کردن سلطنت عثمانی نمودند و

باندازه در نبحاح بدین مقصود قطع داشته و حصول آنرا حتی الوقوع مینداشتند که تعیین تاریخ آنرا نیز قبل الوقت می نمودند.

مستر جرچیل وزیر بحریه انگلیس در نطق رسمی خود گفت: «قشون همیلتون و دسته کشتیهای دارداندل ما فقط چند میل فاصله دارند از یک فتح عظیمی که تاکنون این جنگ نظیر آنرا ندیده است و من این فتح را نزدیک و بی اندازه مهم می بینم و این فتح مدت جنگ را فوق العاده کوتاه خواهد کرد». عثمانها از جیب و بغلهای اسرای فرانسه و انگلیس مکرر اسکناسهای بیرون آوردند بمقدار ۱۲۰ غروش که بخط ترکی چاپ کرده و بسربازهای خود که غنریب وارد اسلامبول بایستی بشوند داده که لدی الورود برای پول جیبی چند روزه اول سرگردان نمانند! گوستاو هروه هفت ماه پیش از این در ماه ژوئن در روزنامه گر سوسپال منطبعه پاریس نوشت که: «هرکس میخواهد من حاضرم با او بهر مبلغی که خواسته باشد نذر ببندم که ما تا بازده روز دیگر وارد اسلامبول خواهیم شد». و الآن قریب هشت ماه از این نذر گوستاو هروه میگذرد و نه فقط این بیچارها داخل اسلامبول نشدند بلکه در ۸ ژانویه آخرین سرباز دول تفارق بکلی از شبه جزیره گالیولی بیرون رفت و خاک جزیره مذکوره از وجود نحس ایشان بکلی تظہیر گردید. صد حیف که کسی اقدام نکرد با گوستاو هروه مبلغی هنگفت نذر ببندد زیرا که ظاهراً گویا نذر را میبرد و بی رنج متمول میشد! ولی گویا اهالی پاریس نیز چندان اعتماد بسختان پوچ مرتد سوسپالیست خود نداشتند یا حرفهای او را بر جدی فرض نمیکردند! آکو دو باری نوشت که: «فتح اسلامبول فقط روز آن علی التحقیق معین نیست ولی شکی نیست که از سه الی چهار هفته بیشتر طول نخواهد کشید و در هر صورت بطور قطع قبل از عید فصح ما وارد اسلامبول خواهیم شد». ولی افسوس که: وعده از حد بشد و ما نه سه دیدیم و نه یک. و همین روزنامه نوشت که «هر شقی از شقوق ممکنه مسئله شرق و تنگه بمرض امتحان گذاشته شد و هر گونه حلی برای آنها تصور گردید بدون آنکه دولت عثمانی منقرض گردد ولی جاره چیست باید قضا و قدر کار خود را بکند». بلی اگر قضا و قدر آسمانی هزار نقش بیرون آورد و یکی چنانکه در آینه تصور روزنامه نگاران بولواردهای پاریس بود نشد بلکه بخط مستقیم بر عکس خیالات خام و تصورات و اوهام ایشان گردید تقصیر آن بیچارها نیست! آنها در پیشگوئیهای خود از هیچ گونه لاف و گزاف کوتاهی نکردند اما العبد یدبر والله یقدر.

در نوزدهم فوریه ۱۹۱۵ بقتع جمع عالم یک روز با خبر شدند که بزرگترین دسته کشتیهای عالم یعنی جهازات جنگی انگلیس و فرانسه مرکب از ۱۹ کشتی جنگی بزرگ از طراز اول با عده کثیر از توریور و کوتورتوریور و کشتیهای «مین» جمع کن و بارکش و نقاله و تحت البحری و غیره و غیره فجأة بدارداندل حمله برده قلاع اروپائی و آسیائی آنرا زیر گولهای آتشبار خود گرفتند. دولتین فرانسه و انگلیس مقدمات این حمله را از مدتها در کمال خفا و سریت فراهم آورده بودند بطوری که بزعم ایشان

گر سکندر برگذار لشکر یا جوج بر
کرد سدی آهنین آن بود دستان آوری
سد تو شمیر توست اندر مبارک دست تو
کو سکندر گو بیا تا سد مردان بنگری

ژنرال همیلتون در راپورت رسمی خود گفت: «تلفات ما خیلی هولناک بود». در قوم قلعه که فرانسه پیاده شده بودند در همان یکی دو روز اول عثمانیها ایشانرا تاراندند بدریا ریختند. اما در سد البحر و بعضی نقاط دیگر گالیولی قشون دشمن فقط تا چند کیلومتر یعنی تا آنجا که گلوله رس کشتیهای جنگی بود پیش رفتند ولی از آنجا با آنطرف در تمام مدت این نه ماهه از آوریل الی ژانویه قدمی بل وجبی فراتر نتوانستند نهاد.

سه ماه بعد در اوایل ماه اوت ژنرال همیلتون که میدید مساعی او در سد البحر بنگ خورده بهیچوجه امید پیشرفتی از این طرف نیست تدبیری دیگر اندیشیده غلّه در آنافارطه و خلیج سوولا قشون زیادی پیاده کرد بخيال اینکه قشون عثمانی را از پشت سر حمله کرده ایشانرا در میان گیرد. اما باز قشون ظفرنمون ترک بآلیون مکار غدار بزبان حال گفت که: برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقار بلند است آشیانه. اینجا هم تیر ایشان بنگ خورده حمله شان سنگ روی بخ شد و مثل سایر نقاط گالیولی سربازان ایشان ماههای طویل مانند خفاشان شب کور بنگهای ساحل چسبیده قدمی پیشتر نتوانستند گذاشت.

بالآخره پس از خرد کردن سربستان و اتصال راه بین برلین و اسلامبول دول تفاق که روز بروز ستاره خودرا در بالکان (و سایر جاها) در افول میدیدند یکبارگی قطع امید از فتح اسلامبول و منقرض کردن دولت عثمانی و بخش کردن ترکه آن مابین دزدان متفق یعنی تسلیم آسیای صغیر و اسلامبول بروس و شامات بفرانسه و عربستان و عراق بانگلیس و امثال این مالیخولیها و سوداها که در دماغهای ناخوش خود می پختند نموده در اواخر دسامبر آنافارطه و سوولا و در ۸ ژانویه سد البحر و آری برونی و جمیع نقاط گالیولی را بکلی تخلیه نموده باننگ ابدی و عار سمردی اهانت در یمین، خجالت در یسار، لعن مسلمین در عقب، شامت آلمان و اتریش در جلو، خنده ملل بیطرف از همه طرف، با کمال ذلت و افتضاح و ننگ و رسوائی و سرافکنندگی گوشهای خودرا زیر افکنده و دمهارا بمیان پاها گذارده از پی کار خود رفتند. و این تعزیه یا بعبارة اصح این کومدی که در ۱۹ فوریه ۱۹۱۵ شروع شده بود بدین وضع مضحک در ۹ ژانویه ۱۹۱۶ بانجام رسید.

* * *

تشرّف بحضور اعلیحضرت قیصر

روز چهارشنبه ۱۲ ژانویه مطابق ۶ ربیع الاول وزیر مختار جدید ایران در برلین آقای حسینقلی خان نواب از طرف قرین الشرف اعلیحضرت ویاہلم ثانی امپراطور کل ممالک محروسه آلمان بار حضور یافتند.

بایستی فجائیت حمله و عظمت و سطوت آن یک اثر عمیق در اذهان عموم نموده هم باعث سرعت نجاح بمطلوب گردد و هم حسبات دول بالکان بخصوص یونان و بلغاررا بطرف ایشان معطوف سازد و تصور میکردند که در همان حین که ایشان جبراً تنگه دریائی را عبور نموده یونانیان و بلغاریان نیز برآ بکمک ایشان لشگرکشی کرده کاررا یک مرتبه فصل میدهند. ولی بدبختانه - یعنی بدبختانه برای ایشان - نه مقصد سیاسی نه مقصد نظامی آنها هیچکدام تحقق خارجی پیدا نکرد و شہامت و شجاعت ترکان که از قدیم الایام ضرب المثل آفاق بود باز یک مرتبه دیگر اثر خودرا ظاهر نمود و بر عالمیان ثابت کرد که این ترکان حاله پسران همان مدافعین پلونا و بهترین سربازهای آسیا هستند و یک مقاومتی غیر منتظر از ترکان پدید آمد که همه رشتہای دول تفاق را پنبه نمود.

بعد از بمباردمان شدید روزهای اول و تخریب بعضی از قلاع کهنه دهانه بوغاز عملیات نظامی یک دو سه هفته کند شد و از آن رجز خوانیهای روزهای اول اندکی کاست. تا در روز ۱۸ مارس یک مرتبه دیگر کشتیهای دول مزبور با تمام قوی و جمیع آنچه در حیز امکان صورت می بست از شدت و سطوت یک مرتبه مجموعاً بر داردانل حمله برده بقصد آنکه هرچه بادا باد ایندفعه دیگر داردانل را اقتحام نموده جبراً و غفاً از آن عبور کنند. همه کس میدانند که نتیجه این حمله بدبخت برای دول تفاق چه شد: سه کشتی زره پوش از درجه اول ایرره زیستیل و اوسان و بووه (هر کدام از ۱۲ الی ۱۵ هزار تون) با چند صد نفر عملجات و بحریه در هر کدام غرق شدند و قعر تنگه داردانل مقبره ابدی ایشان گردید و دو کشتی زره پوش دیگر گولوا و انفاله کریبل اگرچه غرق نشدند ولی باندازه خسارت بآنها رسید که بکلی از کار افتادند. بواسطه این شکست فاحش باز قریب یک ماه عملیات داردانل تعطیل شد و کم کم بر همه معلوم شد که اقتحام داردانل بدون کمک قشون بری از محالات است لهذا از فرانس و انگلیس و مستعمرات آن قشون بسیار بمصر و از آنجا بداردانل فرستاده شد. و در اواسط آوریل قریب صد هزار نفر در تحت سرکردگی ژنرال داماد فرانسوی و ژنرال همیلتون انگلیسی در دهانه داردانل مجتمع بودند.

در ۲۵ آوریل حمله انگلیسها و فرانسها در چندین نقاط شبه جزیره گالیولی که مهم ترین آنها سد البحر بود و در قوم قلعه در ساحل آسیائی تنگه قشون بسیار پیاده کردند. ولی هانطور که بخت متعین خفته بود دیده تیغ عثمانیهای شجاع و صاحب منصبان آلمانی کار دیده دانا بیدار بود در همان یکی دو روز اول پیاده کردن قشون چنان کشتاری از ایشان نمودند که بطور وضوح بدشمن مدال گردید که عبور از شبه جزیره گالیولی فقط عبارت از یک «گردش نظامی» چنانکه ایشان فرض میکردند نیست و سینههای عساکر منصور اسلام از سد اسکندر محکمتر است و افواج یا جوج و مأجوج تفاق را بهیچوجه از ایندر راه نیست. و این دو بیت عنصری را که در حق سلطان محمود غزنوی گفته در عصر ما در حق سلطان محمد عثمانی بجام معنی آن مصداق ظاهر گشت:

اخبار اخیر

در موقعی که روزنامه در زیر چاپ است بعضی حوادث مهمه روی داده که از اشاره اجمالی بدان ناگزیریم:

§ از بزرگترین وقایع اخیر ختم عمل کوه سیاه (موننگرو) و تصرف پایتخت آن سینه بتوسط اتریش است که خاک آن مملکت کوچک را از سه طرف احاطه کردند و محکمترین نقاط آنرا که قلعه لوجن باشد گرفتند و بدین وسیله دارای موقع بحری بسیار محکمی در دریای آدریاتیک شدند زیرا که کوه مزبور مشرف و مسلط بر بندر اتریش کاتارو بود. حکومت کوه سیاه تسلیم شده و صلح خواسته ولی هنوز از نتیجه مذاکرات خبر مشروعی بدست نیست.

§ در این دو هفته اخیر مابین روسها و اتریشها در بسیاری جنگ بسیار سخت مهیج در گرفته است و روسها لا ینقطع با تمام شدت و قوت حمله میکنند ولی در همه جا تیرشان بسنگ خورده است و عده تلفاتشان در این چند روز اخیر بهشتاد هزار نفر رسیده است.

§ اولین قطار راه آهن مستقیم بین برلین و اسلامبول در ۱۵ ژانویه راه افتاد و در ۳۳ ساعت از برلین باسلامبول و بالعکس میرسد.

§ اعلیحضرت قیصر به نیش پایتخت ثانی سربستان (رحمة الله علیها رحمة واسعة) تشریف برده و در آنجا با اعلیحضرت فردیناند پادشاه بلغار ملاقات فرموده اند.

§ قشون انگلیس و فرانسه در سلاویک نشسته و بهیة اسباب دفاع خود از بیم دول متحده مشغولند و فقط زورشان را به بیچاره یونان بیطرف نشان میدهند و هر روز یک قطعه از خاک اورا بهانه تصرف کرده میخواهند اورا مجبوراً بکنج بکشند.

§ در عراق عرب عثمانها قشون شکست خورده انگلیس را بعد ده هزار نفر که از طیسفون با آن اقتضاح کدائی گریختند با سردار مخدولشان ژنرال تونشید در کوت العمارة محصور کرده و امید است که عنقریب همه را اسیر سازند.

§ در ایران یک دسته قشون عثمانی برای جلوگیری روسها از خاقین بکرمانشاه رفته و اردوی دیگری در آذربایجان ساوجبلاغ را از دست روسها بیرون آورده رو بمرآغه و تبریز میروند. و اخیراً از میندوآب نیز روسها را عقب رانده اند.

§ از آن طرف بدبخانه قشون روس از یک طرف تا جنوب کاشان و از طرف دیگر تا اسداباد و دولت آباد و سرکان جلو رفته و اخیراً سلطان آباد و کنگاور را نیز تصرف کرده اند. کنگاور بصره که مقر اردوی ملی ایرانی و نظام السلطه میباشد نزدیک است و لهذا دو اردوی متخاصم باید اکنون رو بروی هم باشند و گمان می رود که عنقریب زد و خورد بزرگی بعمل آید که نتیجه کار کرمانشاه بلکه اردوی انقلابی تا اندازه بسته بآست. بدبخانه حکومت فرمانروا در طهران به بی قیدی و لا ابالی گری تماشگر این اوضاع است و با نهایت ننگ و عار در قصر ابیض و باغ گلستان نشسته خود را دوات ایران مینامد.

بر حسب قرارداد مخصوص صبح روز مزبور جناب سفیر بهمرای هر یاکوو وزیر امور خارجه آلمان و هر رودر وزیر دربار که در ایستگاه راه آهن در برلین منتظر ایشان بودند با واکون مخصوص عازم شهر پوتسدام که اعلیحضرت امپراطور در آنجا تشریف داشتند گردیدند. در وصول بشهر مزبور کالسکه های مخصوص سلطنتی منتظر وزیر مختار ایران بودند. حضرت معظم له بلا فاصله سوار شده در معیت وزیر امور خارجه و وزیر دربار بقصر امپراطوری رفتند. اعلیحضرت ویلهلم بر خلاف مقررات جراید فرانسه و انگلیس در کمال صحت و سلامت بودند و با نهایت بشاشت نماینده ایران را پذیرفتند.

سفیر ایران مورد عاطفت مخصوص اعلیحضرت امپراطور واقع گردیده مدتی طویل خیلی بیش از آنچه معمول بود یعنی سه ربع ساعت تمام بشرف صحبت وجود مبارکی که امروز نام نامی بزرگوارش در پشت و روی زمین زینت جمیع مجالس و محافل است مشرف بودند.

اعلیحضرت از هر دری و هر موضوعی سخن رانده و بیانات روح پرور فرمودند و از همه آنها واضح میشد که ایران و مقدرات آن بنحو خاص طرف توجه مخصوص اعلیحضرت قیصر است.

آقای مساعد السلطه وزیر مختار سابق ایران در برلین یک روز پیش یعنی در روز ۱۱ ژانویه مطابق ۵ ربیع الاول از برلین بسویس حرکت کردند.

* * *

فرمانروائی اردوی ملی

از قراری که تلگرافات این هفته از ایران خبر میدهند جناب آقای نظام السلطه حکمران بروجرد و لرستان فرماندهی کل قوای ملیة ایران را در عهده گرفته بدو دشمن دیرینه ایران روس و انگلیس اعلان جنگ داده اند. آقای نظام السلطه یکی از اعظم رجال درجه اول ایران و در کاردانی و موقع شناسی و حسن تدبیر تا کنون امتحانات زیاد داده و همیشه در پیش آمدهای مهم وجود محترمشان حقیقه مایه امیدواری و مصدر خدمات عمده بدولت و ملت ایران بوده و میباشد. اینک خبر فوق که ما آنرا با یکدنبال مسرت استقبال مینمائیم یکی از دلائل باهره کار آگاهی و مقیاس صحیح وطن خواهی آن حضرت میباشد.

اردوی نجات ملی ایران در عوض آن وضع متفرق که تا کنون داشته و در صفحات کرمانشاه، همدان، ساوه، قم، کاشان، اصفهان و غیره مجاهدت مینمود اکنون در تحت فرماندهی شخصی مثل آقای نظام السلطه با تمرکز قوای خود که واجب ترین کارها بود در ابراز هر گونه لیاقت و شجاعت کوتاهی نخواهد نمود.

اداره (کاهه) بشکرانه این خبر خوش که در شماره نخستین خودمان درج میسازیم جناب آقای نظام السلطه و اردوی نجات ملی را تهنیت گفته و کامیابی ایشانرا از خداوند خواهان است.

* * *